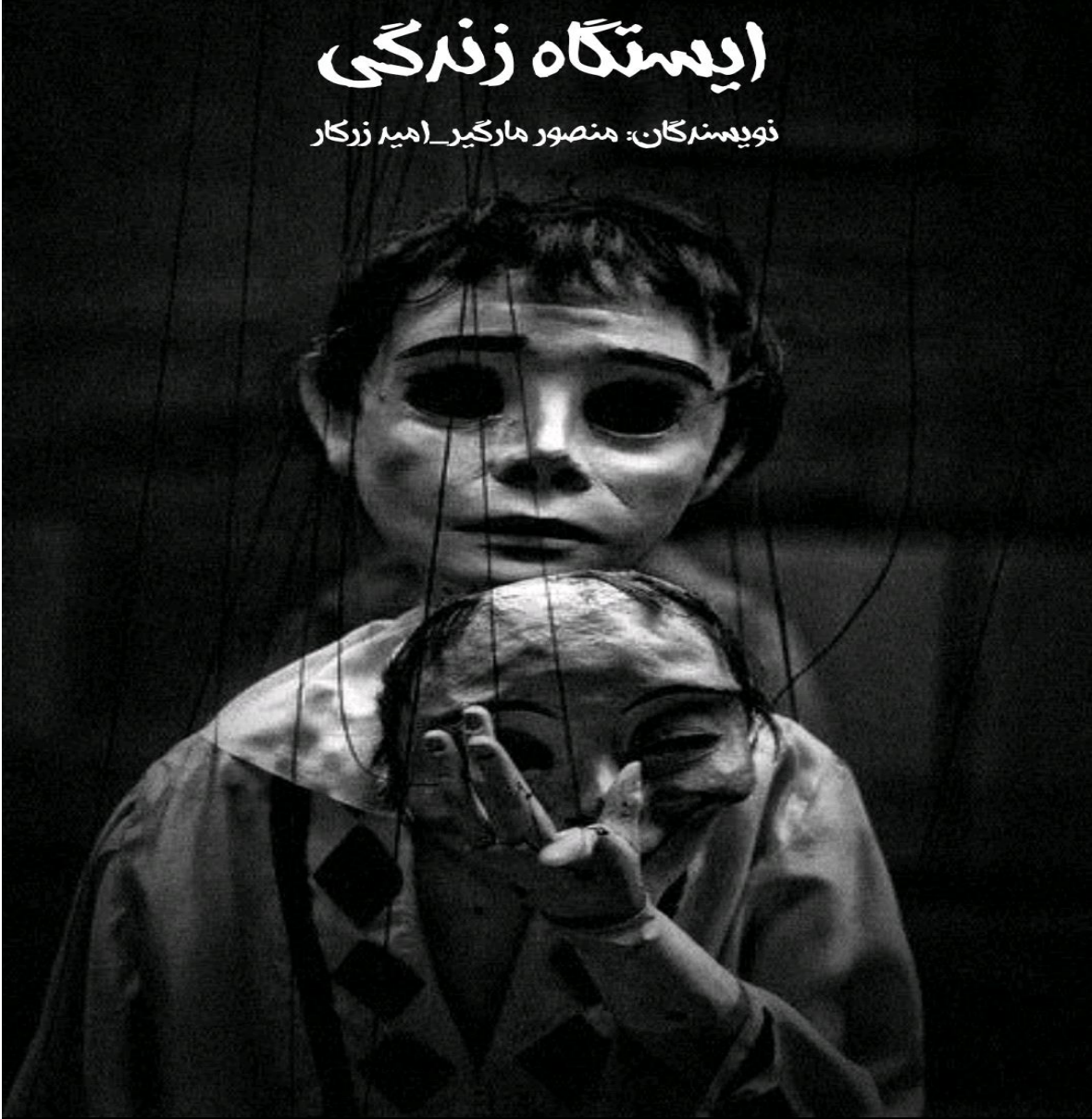


(به نام ایزد منان)

ایستگاه زندگی

نویسنده: منصور مارگیر_امیر زرکار



شماره ارتباط با نویسندگان :

09177768406 منصور مارگیر

09309780067 امید زرکار

کاراکترها:

1- پیرمرد

2- دلیر

3- بانو

4- نوید

5- دخترک

6- پسر نوازنده

7- دلچک

8- همسر دلچک

صحنه: نور موضعی گرد می آید دلکی در صحنه مشغول به کار است به تماشاچیان نگاه میکند او با حالات و اشارات مخصوص میگوید چرا غمگین نشسته آید لبخند بزنید یا بخندید او چند حرکت میزند بعد از گذشت دقایقی کارش پایان می یابد برای احترام به تماشاچیان خم میشود و نور میروود. صدای زوزه ی باد می آید برگ خشک های از این طرف صحنه به آن طرف کشیده میشوند. پسری در ایستگاه نشسته و مشغول پیامک زدن است. زن و مردی چمدون به دست وارد میشوند

دلیر- میدونی همیشه نباید از یه مسیر و با یه وسیله گذشت این یه قانونه بانو- واقعا تاکی میخوای من زیر بار این قانون برم؟! در صورتی که چند تا ماشین داریم با راننده داریم عجیب نیست؟

دلیر- به نظر تو چند ساله داریم برای این موضوع ها بحث میکنیم؟! این عجیب تر نیست؟

بانو- از نظر من با تو همه چیز عجیبه. چرا این قطار لعنتی نیاد همیشه باید دیر کنه؟؟

دلیر- اینقدر غر نزن زن! دیر کنه بهتر از اینه که هیچوقت نیاد. ببینم نظرت چیه بریم اون کافه یه قهوه بخوریم تا قطار برسه

بانو- کنه بریم بعد قطار زودتر از ما از اینجا بره من دلم نمیخواد معطل بشم

دلیر- اینقدر افکار منفی نداشته باش و نترس بیا بریم اگر هم دیر برسیم مهم نیست مهم
رسیده

بانو- باشه پس بریم

(صدای زوزه ی باد می اید هوا بسیار سرد است)

نوید- هلو چطوری عزیزم...اره دارم میام دیگه...نه اخه میدونی چیه کارم طول کشید از
شانس گندم و زبون نحس تو ماشینم خراب شد بردم تعمیرگاه... خیلی خب بابا شوخی
میکنم... الو... الو... (افکت چند بوق) بی جنبه قطع کرد. آگه یه روز ازم سوال پرسن بی
جنبه ترین موجود دنیا چیه منم جواب میدم زن (افکت رعد و برق شدید. میترسد و تکان
میخورد. رو به آسمان میگوید) غلط کردم چرا داد میزنی حالا

پیرمرد لنگان لنگان وارد میشود

پیرمرد- (از سرما به خود میلرزد و یا دهانش صدا در می آورد) عجب زمونه ای شده همه
چیز تغییر کرده تو هم میبینی جوون؟

نوید- چیه؟! چیزی که شما میبینی رو من نمیبینم

پیرمرد -درسته پس بی فایده هست

نوید- به نظرت چی فایده داره؟؟

پیرمرد: نمیدونم ،شایدم همه چیز بی فایده است. من یک عمر دویدم حرص و جوش
خوردم برای چی؟! تهش رسیدم به یه خلا محض پوچ و تو خالی...اون چوبها رو بیار
اینجوری وایسیم از سرما یخ میزنیم و عین مجسمه میشیم بعدشم در آینده توی این
ایستگاه قطار از ما مجسمه میسازن

نوید-چرا نمیری خونه ات اینجور که معلومه منتظر قطار هم که نیستی

(درحال جمع اوری چوب های گوشه صحنه است)

پیرمرد-من خیلی وقته اینجا در انتظارم

(آتش برپا میکند)

نوید-در انتظار چی ؟

پیرمرد-مرگ

(هر دو کنار آتش نشسته اند)

نوید-(میخندد)مرگ ؟ ما رو گیر انداختی پیرمرد.به انتظار مرگ نشستستی ؟خب چه کاریه

وقتی قطار اومد خودتو بنداز جلوش و خودتو بکش

پیرمرد-مرگو دوست دارم اما خودکشی رو نه .خودکشی یه دل شیر میخواد که من

ندارم ...

نوید-سوالمو پیچوندی . هوا سرده چرا برنمیگردی خونت

پیرمرد-من الان درست توی خونمم. تموم خیابون های این شهر خونه ی منه

نوید-زکی !تو کارتون خوابی

پیرمرد-کارتون خواب نبودم کارتون خوابم کردن

نوید-کیا؟

پیرمرد-همونایی که از عمر و جوونیم برای جوونه زدنتون گذشتم(اه سردی میکشد)

اونها با من اینکارو کردن

نوید-چطور ممکنه

پیرمرد-توی این دنیا همه چیز ممکنه همینجور که هیچ چیز از هیچ کس بعید نیست

نوید:من قضاوت نمیکنم ...

پیرمرد-افرین قاضی خداست (به آسمان اشاره میکند)

نوید- اما میگم شاید خودتم کاری کردی، عیبی داشتی ...

پیرمرد -گل بی عیب خداست ...پدر و مادر بدترین هم که باشن بازم بد بچه هاشونو
نمیخوان اما بچه ها

نوید-ای بابا مشتی دلت حسابی پره

پیرمرد-هی ... چی بگم که نگفتنش بهتره ...

(پسر در حال نواختن ساز وارد میشود صدای ساز فضا را عوض میکند پس از پایان
نواختن نوید شروع به صحبت کردن میکند)

نوید-براوو . خوش اومدی اما باید بگم اشتباه اومدی و ای کاش این همه راه نمیومدی
پسر نوازنده-چطور مگه

نوید-خدمتت عرض کنم که همینطور که میبینی جز منو این پیرمرد کارتون خواب کسی
اینجا نیست منم که تا اینجا از دم قسطه آهی در بساط ندارم که بدمت ...

(افکت رعد و برق شدید -نوری به نشانه رعد و برق می آید)

نوید-اوه اوه اینجور که معلومه بدجور میخواد بیاره

پیرمرد-اسمون هم از حال زمین دلش گرفته

(بارون شدیدی شروع به باریدن میکند-افکت بارون-فورا حلب را برمیدارند و به زیر سایه بان میبرند)

نوید-بیا بالا داداش الان مثل موش اب کشیده میشی

پسرنوازنده-آخر نفهمیدیم بارون رحمت الهیه یاغضب هر بار میزنه نون مارو اجر میکنه
خدایا روزگارمو از این بدترش نکن.یه عمر درس موسیقی خوندم که خرج کردم اخرش
شدم نوازنده ی خیابونی یه سال ساز میزنم شاید خرج یک ماهمو در بیارم

پیرمرد-دائما یکسان نباشد حال دوران غم مخور.همچی که پول نمیشه یه وقتایم ادم باید
واسه دل بزنه . بنواز جوون

پسرنوازنده-حاجی میگی بزن میزنم اما بدون بی پول تو این زمونه نمیشه نفس کشید
(در صدای باران پسر نوازنده شروع به نواختن میکند بعد از دقایقی صدای دختر بچه ای
به گوش میرسد)

دخترک- گل دارم آی گل دارم گل دارم ...گلهای خوشگل دارم.اقا گل میخری ؟

نوید-گل میخوام چیکار من خودم سر تا پا گلم

دخترک-عمو گلها زیر بارون خراب میشن گل نمیخری ؟

پیرمرد-بیا دخترم یکیشو بهم بده دونه ای چند ؟

دخترک-ده تومن

نوید-چه خبره ده تومن چهار راه پیروزی میداد پنج تومن.

مشتی-بیا دخترم اینم بیست تومن بگیر.مابقیشو برو برای خودت خوراکی بخر

دخترک-سوز زمستون استخونامو میسوزونه من سردمه حس میکنم الان توی این
ایستگاه قطار دارم منجمد میشم

پیرمرد-بیا کت منو بگیر

دخترک-اما من باید برم ...

پسر نوازنده- تو این هوا کجا میخوای بری

دخترک-باید برم آگه گلهامو نفروشم ... (افکت رعد و برق شدید)

(دلیر و بانو دوان دوان وارد میشوند)

دلیر-اوه اوه چه بارونی خیس شدیم

بانو-همه لباسام کثیف شد اه چقدر گفتم دست از کار برداریم

دلیر-زن بیا این زیر وایسا کم غر غر کن

نوید-حالا حالاها گرفتاریم تا این قطار لعنتی بیاد

پیرمرد-حوصله کن کم کم میاد

دخترک- خدایا یه کاری کن دیگه بارون نباره

بانو- چه گلای قشنگی داری دختر کوچولو

دخترک-مال خودم نیست فروشیه . گل میفروشم تا خرج زندگیم رو دریارم الانم اینجا
گیر کردم

نوید:همش الکیه از این تیاترا همه جا پره

پیرمرد-مگه نه گفتی قضاوت کار خداست پس چرا این دختر رو قضاوت میکنی

دلیر-دنیا پر شده از ادم هایی که حرف خودشونم قبول ندارن

پسر نوازنده-ای بابا...

نوید-بابا کل این تهرون از دم شده این بچه های اجاره ای روزی چندتومن میگیرن

خودشونو میزنن به گدایی و گل فروشی

دخترک -نخیرم من اجاره ای نیستم

نوید-اوه اوه حالا چته جوش میاری خانم کوچولو

پیرمرد-کافیه اینجور بحثها...خب دخترجون صبر کن تا بارون بند بیاد بعدش برو

دلیر- یاد یه قانونی افتادم که میگه صبر روح رو پرورش میده. میشه با صبر کردن به هر

چی توو عالم نیستی هستش رسید

پیرمرد-توی زندگی صبر کردن تنها جواب نمیده باید به سمت خواسته ات مثل یک دونده

بدوی و صبور باشی

بانو- بابا این حرفا دردی رودوا نمیکنه دیرمون شده لباسامون هم خیس کفشامونم گلیه

مشتی-تو زندگی زمین میخوری گلی میشی خیس میشی بلند میشی خم به ابرو نمیاری

دوباره حرکت. تا بوده همین بوده

نوید: بزارید جوک بگم بخندیم یکم حالمون عوض بشه ...

(جوک میگه و فقط خودش میخنده)آخ دلم. خنده دار بود نه؟ نبود؟(همه سکوت میکنند و به نوید نگاهی عجیب غریب میکنند . صحنه ثابت و صامت میشود.قسمتی دیگر از صحنه که خانه ی دلک است روشن میشود)

دلک:آخه زن حاملگیت دیگه داره شورشو درمیاره

زن:تازه اولشه . همین حالا میخوام فهمیدی؟

دلک:مگه باد نفخه که الان میخوای همه مغازه ها بسته است اعلام سیل کردن هوا رو نمیبینی !تازه آنا باوکادو چه میوه ایه آخه

زن:چشاتو بند حرف نزن

دلک:د ن د دیگه رد دادی فکر کنم بچه تو خونت ادرار کرده آب روغن قاطی کردی

زن:این بچه به تو رفته توام تو زندگیمون...

دلک:چی نکه تو توی زندگیمون....

زن:برو این چیزی که میخوام برام پیدا کن انقد بحث نکن

دلک: این چیزی که تو میخوای باید برم توی جنگل دنبالش بگردم

زن: منتظر میمونم توهم برو و چیزی که ازت خواستمو بیار(افکت محکم بسته شدن درب)

دلک: خدایا منو از دست این زن بکش ... بکش...نزاشت چترمم بردارم ...

(نور می‌رود . صدای زوزه ی باد به گوش می‌رسد)

دلیر: می‌خواهی برگردیم خونه؟

بانو: الان دیگه دیره تا اینجا که اومدیم باز صبر میکنیم

دلیر: می‌ترسم سیل بشه

نوید: اخبار نوشته که خیابونا بسته اس آب گرفته همه جارو نه راه پس داریم نه راه پیش

دخترک - (با گریه می‌گوید) من باید برگردم خونمون ...

بانو- ترسیدی؟ نترس تو که تنها نیستی

دخترک- باید برم نمی‌خوام مادرم چشم انتظارم باشه

بانو- خوش بحال مادرت اون چشم انتظار فرزندشه ولی من یه عمره که چشم انتظارم بچه

دار بشم

دلیر- شاید خدا اینجور خواسته بانو

بانو- مگه میشه خدا چنین نعمتی رو برای بنده اش نخواست

(قسمتی از صدای دلچک بیرون از صحنه می‌آید)

دلچک: کمک کمک دارم غرق میشم آهای

بانو- گل بود به سبزه نیز اراسته شد

نوید:همینو کم داشتیم یه دلک

پیرمرد - اینجا زمین خداست هرکی اومد خوش اومد

دلک:به منه ناتوان و عضو بی حد کمک نمایید آهای

همگی جز دلک-چیشه

دلک:سلام و درود پروردگار به شما بزرگواران من غولتک پنجم از نوادگان غولتکان
بزرگ به پیشتون حاضرم از امروز تصمیم گرفتم فعالیتمو تو خیابون آغاز کنم میپرسید چرا
منم بهتون میگم به علت بامزگی زیاد همین دیشب صاحب کارم منو از سیرک با لگد
انداخت بیرون البته بگم که تماشاچی هم نداشتیم یعنی کسی واسه خنده پول خرج نمیکنه
بانو:خب خوبه حوصلمون سر نمیرسه حداقل تم قطعه از همتون اینجوریه؟

نوید:برای من میاد و میره مثل یارانه

دخترک:اقا شما دلکی

نوید-پ ن پ غلتکه

دلک:اره دختر جون

دخترک-من تا حالا دلک ندیدم دلک ها چیکار میکنن ؟

دلک-الان بهت میگم

(رو به پسر نوازنده میکند و از او میخواهد کمی ساز بزند و خودش مشغول سرگرم کردن
جمع میشود)

دلیر: پیرمرد خیلی غمگینی چرا انقدر تو خودت هستی شاد باش بخند تا کمر این غمو
بشکنی

نوید: شمام دلت خوشه ها برا خودت حرف میزنی. تا غم هست جایی برای شادی وجود
نداره

دلیر: ثابت شده هست مرد جوون توی هر کتابی بخونی همین چیزاست
پیرمرد: تا عمل نکنی اون کتاب بی معنیه.

(موسیقی مناسب صحنه را پسر نوازنده مینوازد دلچک پانتومیم از غم به خوشحالی و از
خوشحالی به غم رو اجرا میکند پس از پایان همگی او را تشویق میکنند)

دلچک: عاقا آنا با و کادو چه صیغه ایه؟

نوید: صیغه محرمیت ها ها ها

دلیر: یه نوع میوس خیلی سخت پیدا میشه حالا میخوای چیکار؟

دلچک: زنم حاملس هوس کرده دفعه قبل مالبو میخواست

نوید-مالبو بابا بیخیال زن و زنیل بزار چندتا جوک بگم بخندیم ...

(نوید شروع میکند به جوک گفتن همگی به جز دلچک میخندند اشک در چشمان دلچک
سرازیر میشود)

نوید-دلک (مکث کوتاه) تو داری گریه میکنی؟

پیرمرد-حکایت حکایتیته اون قصه ایه که میگه اونی که سعی میکنه همه رو بخندونه حال دلش از بقیه داغون تره

دلیر-نیومدن قطار هم حکایتی ساخت برای ما..

دلک- در دلم غوغاست

اما راز داری بهتر است

نوید:دیگه از ظاهر آدما همیشه قضاوت کرد دلکی که مردم رو میخندونه خودش کوه درده

دخترک:همیشه با خودم فکر میکردم درد من بدتر از همه است تو این فکر بودم چرا پدر مادرم منو به دنیا آوردن با اینکه خودشون تفاهم و وضع مالی خوبی نداشتن

بانو-به دنیا آوردن فرزند به این دنیا درست مثل یه کارت دعوت میمونه قبلش باید بدونیم شرایطشو داریم یانه

دلیر: منم وقتی کوچیک بودم جلوی پرورشگاه گذاشتنمو رهام کردن ولی این دلیل نشد که عقب بکشم اینقدر کار کردم و عرق ریختم تا اخر صاحب اون کارخونه شدم

بانو-پس چرا هیچوقت اینو به من نگفتی

دلیر-اگه میگفتم تو با منی که توی پرورشگاه بزرگ شدم ازدواج میکردی

بانو-چرا نکنم تو که گناهی نداشتی اونایی که گذاشتنت و رفتن گناه بزرگی کردن

پسرنوازنده- این بارونم قطع نمیشه (ناگهان صدای رعد و برق میاد و همه از جا میپرن از ترس)

دخترک: بیچاره مادرم حتما تا الان کلی نگران شده باید زودی برگردم کسی نیست ازش مواظبت کنه (گریه)

نوید: میخواین براتون شعر بخونم از این حال دریابین نظرتون چیه

پیرمرد: خدایا مرز زخم عاشق شعر خوندن بود

نوید: هنوز به فکرشی یعنی؟

پیرمرد: عشق ما ابدیه مثل عشق های الان نیست. یه بام و دو هوا همه چیز رو اصولش نه پرت رو هوا

دلیر: منم عاشق بانوام همیشه باهمیم مگه نه بانو؟

بانو- همینطوره

پیرمرد- عشق های ساعتی به یک هوس و عشق های ابدی به یک قلب تا ابد مبتلا هستن

(نوید شروع به خوندن میکند پسر نوازنده ساز میزند و دلکک میرقصه)

دخترک- بارون بارون بند اومده ...

همگی- اه

دخترک - من باید برم باید بگردم خدا حافظ .. خدا حافظ (با عجله خارج میشود-
افکت سوت قطار)

بانو- دلیر میشنوی صدای سوت قطاره

دلیر-اره خودشه

بانو-چمدون رو بردار زودی باید بریم...

(دوان دوان خارج میشوند-بعد از چندثانیه پسر نوازنده سازش را در دست میگیرد و
مینوازد و اهسته اهسته خارج میشود پیرمرد گوشه ای نشسته و غرق در فکر است نور
میروود در تاریکی چندثانیه ای موسیقی است .چند افکت سوت قطار کشیده.گوینده
رادیو خبر خودکشی پیرمردی در ایستگاه راه آهن میدهد موسیقی قبل نواخته میشود)

1تیرماه 1399

پایان

((مطابق قانون هرگونه کپی برداری از متن و اجرا بدون مجوز پیگیرد قانونی دارد))